



چهارشنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۴۱۲

فرهنگ و هنر

به عبارت دیگران

هیأت ژوری خواستگاری!

سرانجام داماد
خرخوان از در وارد
شد؛ یعنی وارد
شدند. هم راضیه و
هم مادرشوهر بالقوه،
گفته بودند رسم



دارند همان جلسه اول با پسرشان تشریف می‌آورند. من هم بسی خوشحال شدم که دیگر نیازی به شینیون و میزاملی و پیرایش گیسولم نیست و چون چادر سر می‌کنم، مهم نیست زیرش چه بپوشم و چه نیوشم. بنابراین یکی از پیراهن‌های گشاد و خنک بابا را پوشیدم که برای من حکم تونیک را داشت. سر یکی از آستین‌هایش کمی پاره بود و روی آستین دیگرش مقداری رنگ ساختمان ریخته بود که اصلا مهم نبود؛ چون چادر رویش را می‌پوشاند. شلوارم هم که اصلا پیدا نبود، اگر هم پیدا بود، چاره‌ای جز پوشیدن همین پیژامه گل‌لی نداشتم چون طبق معمول بقیه‌لباس‌هایم نشسته بود؛ اما در انتخاب چادر و روسری نهایت دقت را به کار بردم. یک روسری آبی برق و چشم‌نواز پوشیدم و نوک مثلی‌شکلش را از چادر بیرون گذاشتم تا حسایی دلبری کنم. رأس ساعت مقرر، زنگ خانه به صدا درآمد. از وقت‌شناسی و آداب‌دانی میهمانان جدید خوشم آمد. معلوم بود آدم حسایی و فرهیخته هستند. مامان به استقبال‌شان رفت و من برای آخرین‌بار زاویه ۴۵ درجه و روسری‌ام را با چادرم تنظیم کردم. هرچه گوش‌تیز کردم، صدای کلفت سلام یا گلم‌های ستوار مردانه‌ای نشنیدم.

یک ۳۰۲ و ۴ خانم از در وارد شدند. ۴ بار سلام کردم. ۴ بار دست دادم. ۴ بار لبخند زدم. ۴ بار گوشه روسری‌ام را تنظیم کردم. ۴ بار چادرم را محکم‌تر گرفتم. ۴ بار توی صورت‌م زل زده شد. مامان که مثل من منتظر نفر پنجم بود، سرک کشید داخل حیاط؛ لبخندی زورکی زد و گفت: «بخشید! مگه نفرمودین آقا زاده‌تون هم تشریف میارن؟» یکی از ۴ خانم که لاید مادرشوهر بود، به لبخندی زورکی‌تر از مامان گفت: «دم در هستن. رسم ما اینکه که اول، مادر و خواهر و خاله‌ها دختر رو بی‌حجاب می‌بینن، اگه پسندیدن به داماد اذن دخول می‌دیم».

انگار آمده بودند بازار که جنس محبوب‌شان را ببینند و انگار بالاتشویه آمده بودند زیارت که اذن دخول صادر کنند؛ من و مامان از این رسم عجیب جا خورده بودیم و بروبر به هم نگاه می‌کردیم. زن دومی که کبی مادرشوهر بود و احتمالا خاله داماد می‌شد، با لحنی که سعی می‌کرد مهربانانه باشد، گفت: «دخترجون! اوای اسمتو یادم رفت. امان از این حواس پرِت. پاشو پاشو چادر تو دربیار، ما قد و بالا و موها تو ببینیم، والا شاید کچل بودی یا پیش‌پا داشتی».

با ادای جمله آخر، همه زن‌ها انگار لطیفه خیلی بازمزای شنیده بودند؛ زنده زیر خنده. انگار آب سرد ریختند روی سرم. کم مانده بود بپرم توی بغل مامان و مثل وقت‌هایی که نمی‌دانم باید چه کار کنم، بزمن زیر گریه. موهایم به جهنم، پیراهن پاره و رنگی بابا و شلوار گل‌لی زان‌انداخته‌ام را چه می‌کردم؟ زاویه روسری‌ام را بگو که به چه سختی تنظیمش کرده بودم.

از طرفی نگران موهای پریشانم بودم و از طرف دیگر فکر پسندیده‌نشدن توی دلم چنگ می‌انداخت. ۴ جفت پا به عبارتی ۸ عدد چشم رنگارنگ زل زده بودند به من و مثل استاد داروهای پایان‌نامه، با دقت ارزیابی‌ام می‌کردند. دوست داشتم مثل بچگی بروم زیر چادر مامان و برای بقیه شکلک دربیآورم. زن‌ها انگار وسط بازار برده‌فروش‌ها بودند. همان‌طور خریدارانه زل زده بودند به من و هر از گاهی بیچ‌بچی هم می‌کردند.

پس از بقایق ممتد و طولانی، مادرشوهر که حکم سردار را داشت، فنجانش را گذاشت روی میز و داروانتر براندارم کرد و سرش را به نشانه تأیید تکان داد. خواهرشوهرها هم شیرینی‌های‌شان را خوردند که یعنی عروس را پسندیده‌اند. فقط مانده بود خاله‌خانم که باید منتظر می‌ماندیم و می‌دیدیم سرش را به سمت پایین تکان می‌دهد یا بالا. حس می‌کردم به جای قلب یک بچه‌گنجشک توی سینمامم ورجه‌ورجه می‌کند و همه حضار صدای جیک‌جیکش را می‌شنوند. بالاخره خاله‌خانم عینک نزدیک‌بینش را از چشم برداشت و با صدای نازک و تودماغی‌اش گفت: «دخترجون! موهاش همین قدره؟ آخه راضیه‌جونی خیلی از زلفای افشونت تعریف کرده بود. می‌گفت گیسو کمندی و موهاش تا زانوهای می‌رسه».

توی دلم هر چه بدویبره بلد بودم نثار راضیه کردم: «خدا لعنت کن که بدو دختر! مگه من نه‌مینه یا سیندرلا هستم؟ خدا می‌دونه برای بازار گرمی دیگه چه دروغایی سر هم کردی. بنار اینها برن، به حسابات می‌رسم».

خاله خانم منتظر پاسخ من یا رویش و نمایش بیشتر موهایم بود. لبخند هیستریکی زدم و گفتم: «راضیه‌جون لطف دارن. حاله نه تا زانو، ولی تا انتهای کمرم می‌رسه اما چون الان بستمش، کوتاه به نظر می‌یاد». دیگر نگفتم تا بس نشستم‌شان چسبیده کف سرم و از بس شانه نکرده‌شان یک مشت شده. خاله‌خانم عذرم را پذیرفت و گردن کوتاهش را به سمت پایین چرخاند و جهت محکم‌کاری شیرینی‌اش را هم نوش جان کرد. پس از اتمام دآوری هیأت ژوری، التگوهای مادرشوهر رفت توی کیف پرزرق و برقش. گوش‌ی یازده دوفرش را در آورد و از جناب شازده دعوت کرد بیاید داخل.

منصوره رضایی

یکی‌شون خیلی خوبه
[خاطراتی طنز از خواستگاری دختران]
نشر مهرستان
صفحات ۶۷ تا ۶۹

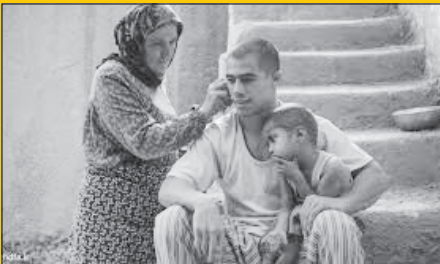
حضرت امام صادق (ع):

خدا دنیا را به دوست و دشمنش عطا می‌کند ولی ایمان را فقط به کسی می‌دهد که او را دوست دارد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

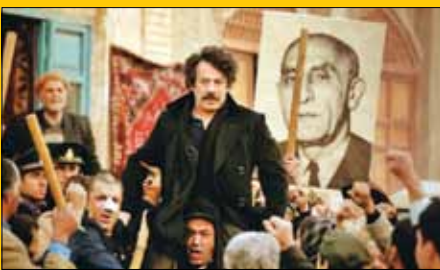
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد خاوندی
مدیر عامل: زهرا شکریانی
سردبیر: سید علیردین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۲۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۲۷۹۲ | فکس: ۶۶۴۱۲۷۹۲
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir | vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



نگاهی به بازنمایی تصویر دوران پهلوی در سینمای ایران به بهانه اکران فیلم «آدم‌فروش»

آئینه غبار آلود در برابر تاریخ



است. در جشنواره فجر چهل‌وسوم، یعنی یک سال پس از دورهای که این ۳ فیلم در آن به نمایش درآمدند، فیلم‌های دیگری نمایش داده شدند مثل «تاکسیدرمی» و «۱۹۶۸» که آنها هم در دوران پهلوی روایت می‌شدند و روایت‌شان به بعضی مسائل سیاسی ارتباط داشت اما هیچ کدام از این فیلم‌ها یک محصول تام و تمام برای عرضه به مخاطب به نحوی که بتوان توقع تأثیرگذاری روی او را داشت نبودند. اگر به دوره‌های قبل‌تر برویم، در سال ۱۳۹۷ فیلم تختی را می‌بینیم که بخشی از آن بازتاب دوران پهلوی بود. در ۱۴۰۰ هم مسعود کیمیایی با خان‌کشی به فجر آمد که حتی تصویری از خود محمد مصدق را هم نمایش می‌داد و بعدها نسخه سریالی آن هم منتشر شد. اما اینها همگی روی هم تمام بضاعت سینمای ایران در پرداختن به موضوع پهلوی در سال‌های اخیر بوده است. بعضی از این فیلم‌ها متناسب با ذائقه مخاطب عام تولید نشده‌اند و بعضی دیگر از ضعف‌های فنی یا خلأ ایده‌های خلاقانه و یا مشکلاتی دیگر در ساختار خود رنج می‌برند. مجموع این موارد به ما می‌گوید برای بازنمایی یک تصویر واقعی از دوران پهلوی، چنانکه دروغین نبودن تبلیغات اصطلاحاً منوتویی از آن دوران را بر ملا کند، اتفاقات لازم و بایسته‌ای رخ نداده است. باید توجه داشت که نمایش فقر و نکبت و فلاکت ممکن است جذابیت تماشای آثار را پایین بیاورد. طبیعتاً فیلمی سریال‌هایی که در خانه‌های شیک و بزرگ و در درون زندگی افراد مرفه می‌گذرد، برای مخاطب عام جذاب‌تر است و این با ایده یک بازنمایی واقعی از دوران پهلوی که باید طبیعتاً سراغ خرابه‌ها و بی‌غول‌ها برود، تناقض پیدا می‌کند. این‌اما به آن معنا نیست که نمی‌توان به یک روش مناسب برای پرداختن به آن دوره دست یافت.

برگشتند و فیلم ساختند و محتوای فیلم‌شان هم دقیقاً در یک نقطه اشتراک داشت. آیا این چیزها همگی تصادفی بود؟ قطعاً چنین نیست. سال ۱۴۰۱ را همه به یاد دارند. سالی پرآشوب که نیمسال دوم آن پر از تنش بود و تنش‌های آن دامنگیر سینمای ایران از جمله جشنواره فیلم فجر هم شد. یکی از عجیب‌ترین پدیده‌های فجر چهل‌ودوم فعالیت‌هایی بود که سلطنت‌طلبان با دوپینگ حمایت دولت‌های غربی و رسانه‌های وابسته به آنها انجام دادند. آنها پیش از این در سال‌های ۹۶ و ۹۸ هم تلاش‌هایی جهت چنین موج‌سواری‌های انجام داده بودند و سال ۱۴۰۱ کار را به حد اعلای خود رساندند. تناقضاتی که در گفتار این جماعت وجود داشت، شمایل آنها را به کاریکاتوری از اعتراض تبدیل کرده بود؛ چه اینکه پس از تجربه جمهوری توسط مردم ایران، برای «آزادی» و «رهایی» آنها را تشویق می‌کردند که به نظام سلطنتی موروئی برگردند، توقع داشتند برخورد رژیم پهلوی با فعالان سیاسی منتقد یا مخالف کاملاً فراموش شود، می‌خواستند همه باور کنند ایران در آن دوران فقط شامل همان تصاویر شیک بالاشهری است و فاصله طبقاتی شدید آن دوره را کتمان می‌کردند. همین‌ها باعث شد تعدادی از فیلمسازان متولد دهه‌های ۳۰ و ۴۰ در آن روزگار زیسته و تجربه‌اش کرده بودند، به طور ناخودآگاه تحریک به سخن گفتن شوند و حاصلش شد ۳ فیلمی که ۳ سینماگر ایرانی را پس از سال‌ها به عرصه کارگردانی برگرداند. بعد از نمایش سریال «تاتیسبان» در شبکه نمایش خانگی که به سفیدشویی ساواک، رنگ‌آمیزی لوکس و باستیلی و شاد از دوران پهلوی و حمله به عدالت‌خواهی متهم بود، مشخص شد کار امثال محمود کلاری و بهروز افخمی و مسعود جعفری‌جوزانی چقدر به‌موقع و تا چه اندازه درست بوده

مهران مدیری که فیلم خودش نتوانست در فجر چهل‌ودوم باشد، اینجا نقش رمال را بازی می‌کند. علی شادمان، فریبا نادری، سمیرا حسن‌پور، رؤیا جاویدنیا، صابر ابر، پژمان بازغی و نسیم‌ادیبی هم تعدادی دیگری از بازیگران این فیلم هستند. خیلی‌ها این فیلم را به نوعی مروری بر خاطرات کودکی خود محمود کلاری می‌دانستند که کمابیش همین‌طور هم بود. آنچه از مشاهده پیرنگ اصلی این قصه به ذهن می‌رسد این است که با یک داستان سرخوشانه و نمکین از شیطنت‌های کودکانی که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ می‌زیستند مواجهیم که چنین مواردی هم در کار وجود دارد اما در کنار اینها یک تم سیاسی در کار هست که صابر ابر با نقشی که بازی کرده، در محوریت آن قرار دارد. در این فیلم یک زندانی سیاسی داریم که پدر بچه‌های سرخوش و بازگوش فیلم است و حضور او در جریان قصه سواى از نقشی که در تکمیل پازل روایت دارد، به لحاظ فضاسازی از دوران پهلوی یک کار قابل تأمل است. فیلم کلاری در فجر چهل‌ودوم که مربوط به سال ۱۴۰۲ بود به نمایش درآمد. در جشنواره‌ای که فیلم‌های دیگری مثل «صبح اعدام» و «دنیای تبهکاران» از بهروز افخمی و مسعود جعفری‌جوزانی هم به نمایش درآمدند و دقیقاً در آنها هم به زندانیان سیاسی یا محاکم قضایی در دوران پهلوی اشاره شده بود. هر ۳ این فیلمساز از یک نسل خاص جامعه ایران هستند و بی‌اینکه هیچ هماهنگی خاصی بین‌شان وجود داشته باشد، دقیقاً به‌طور هم‌زمان فیلم‌هایی را ساختند که در پس‌زمینه یا پیش‌زمینه‌شان اشاره به همین موضوع در دوران پهلوی وجود داشت. از آخرین فیلمی که هر کدام از این ۳ نفر در سینما کارگردانی کرده بودند، سال‌های سال می‌گذشت اما هر ۳ آنها در این دوره خاص به میدان

محمود کلاری یکی از معروف‌ترین فیلمبردارهای سینمای ایران است که سابقه همکاری با فیلمسازان معتبری مثل علی حاتمی، مسعود کیمیایی، بهمن فرمان‌آرا، عباس کیارستمی، داریوش مهرجویی، مسعود جعفری‌جوزانی، مجید مجیدی، ابراهیم حاتمی‌کیار، رخشان بنی‌اعتماد، حمید نعمت‌الله و اصغر فرهادی را دارد و سال ۱۳۷۵ فیلم «ابر و خورشید» را به عنوان کارگردان برای خودش فیلمبرداری کرد. این فیلم پس از موفقیت در جشنواره فیلم فجر، به جشنواره فیلم ماردل پلاتا آرژانتین رفت و جایزه Ombay de Oro را گرفت. این جشنواره هزینه ساخت فیلم بعدی کلاری را هم پرداخت کرد و کلاری «رقص با رویا» را به عنوان محصول هدایت فیلم جلوی دوربین برد که به دلیل کمبود بودجه ساختش در نیمه‌های راه متوقف شد. در ۱۴۰۲ کلاری بعد از ۲۲ سال دوباره روی صندلی کارگردانی نشست و فیلم «تایستان همان سال» را که دومین تجربه کارگردانی‌اش به حساب می‌آمد جلوی دوربین برد؛ فیلمی که وقتی تابستان ۱۴۰۴ روی پرده رفت، نام آن به «آدم‌فروش» تغییر داده شد. ماجرای فیلم درباره این است که عطای ۷ ساله را پیش یک رمال آینه‌بین می‌برند تا دزد طلاهای عمه‌اش را در آینه شناسایی کند. عطا که هیچ تصویری از چیزهایی که دارد می‌گوید ندارد، برای‌راهی از آن وضعیت هرچه‌از تعریف‌های عمه‌اش درباره شک و تردیدش نسبت به دزدی پسر عمه دیگرش شنیده را بر زبان می‌آورد و غوغایی به راه می‌اندازد. علی‌اوجی، تهیه‌کننده این کار و یکی از بازیگران آن است و



میلاد جلیل‌زاده

«خان‌کشی» ۱۴۰۰

خرید اوراق قرضه نفتی در دوران نخست‌وزیری محمد مصدق بود. گروهی از علاقه‌مندان مصدق برای کمک به ملی شدن صنعت نفت تصمیم می‌گیرند دست به سرقت بانک بزنند و با پول آن اوراق قرضه نفتی را از دولت بخرند. خان‌کشی فیلم پر بازیگری است که سوزه ملتهبی دارد و روی بخش مهمی از تاریخ دست گذاشته اما شوربختانه مسعود کیمیایی آن را در دوران اوج کاری‌اش و وقتی که می‌توانست بهترین کیفیت روایت را ارائه بدهد ساخت.

عمر فعالیت مسعود کیمیایی در سینما در حال نزدیک شدن به نیم قرن است و او همچنان به فعالیتش ادامه می‌دهد. کیمیایی از کسانی است که در زمان پهلوی هم فیلم‌هایش لحن انتقادی داشت و به همین دلیل با مشکلات فراوانی مواجه شد؛ از جمله اینکه ساواک او را مجبور کرد ساکنس نهایی فیلم «گون‌ها» را دوباره فیلمبرداری کند و روایت را با یک پایان‌بندی دیگر ارائه بدهد. او در سال ۱۴۰۰ با «خان‌کشی» به جشنواره فجر آمد که درباره

«تختی» ۱۳۹۷

حالی که تختی کشتی‌گیر بود نه شاعر یا نویسنده یا فیلسوف. از نکات قابل توجه در فیلم تختی این بود که زندگی او را وقتی کودک بود و در محلات فقیر تهران به سر می‌برد نشان داد؛ یک شمایل بی‌اندازه مشتمل‌کننده از محرومیت که معمولاً زیر پوست‌های روایتی از زندگی او باز می‌کرد. این فیلم بهرام توکلی را خیلی‌ها به مثابه روایتی تمثیلی از موفقیت یا در واقعیت روشنفکر تنها در جامعه ایران گرفتند؛ آن هم در

«صبح اعدام» ۱۴۰۲

مردی تلاش کرد به یاد همه بیندازد که جامعه ایران از دوران چه حکومت جائرانهای عبور کرده است. در این فیلم بیشتر از هر چیز رویارویی مردانه این ۲ رفیق قدیمی با مرگ است که به چشم می‌آید و از پس و پیش ماجرا چیز چندانی گفته نمی‌شود. با این حال طاهرا افخمی این ایده را داشت که اگر بتواند ما را به یاد نوع محاکمه‌ها در دوران پهلوی بیندازد، همین خودبه‌خود باعث خواهد شد از روایت‌های یک‌جانبه رسانه‌های سلطنت‌طلب عبور کنیم.

«۱۹۶۸» ۱۴۰۳

سال ۱۹۶۸ تیم ملی فوتبال ایران با تیم فوتبال اسرائیل در فینال جام ملت‌های آسیا روبروی هم قرار گرفتند و میزبان این مسابقه هم ایران بود. خیلی از کشورهای دنیا در آن ایام این رژیم را به رسمیت نمی‌شناختند اما حکومت پهلوی میزبان تیم فوتبال آنها شده بود. ۵ سال از قیام ۱۵ خرداد و ۴ سال از تبعید حضرت امام بابت سخنرانی توانایی ایشان علیه اسرائیل می‌گذشت و حالا این مسابقه داشت داخل خاک ایران برگزار می‌شد. «۱۹۶۸» فیلمی است درباره

همان مسابقه فوتبال و بیرون از مستطیل سبز هم به مسائل دیگری مثل فضای سیاسی آن دوره، کیفیت شکل‌گیری تیم ملی و نقش جامعه در حمایت از تیم هم پرداخته است. امیرمهدی پوروزیری که قبلاً سریال‌هایی مثل شادآباد و مینو را کارگردانی کرده بود، با ۱۹۶۸ نخستین فیلم بلند سینمایی‌اش را تجربه کرد. امیر نسوروزی، پادینا کیانی، امیراحمد قزوینی، هادی شیخ‌الاسلامی، سیامک ادیب، منصور نصیری و لیندا کیانی در ۱۹۶۸ بازی کرده‌اند.

«تاکسیدرمی» ۱۴۰۳

تاکسیدرمی یک کمدی – فانتزی است که فضای روایتش امروزی نیست و به تاریخ معاصر برمی‌گردد. این فیلم را هم می‌شود پرتره دانست و هم پرتره نیست. فیلم درباره برادر ناتنی محمدرضا پهلوی و علاقه‌اش به شکار گوزن است. آدمی که در مجموعه روزهای پیروزی انقلاب، مجبور می‌شود برای پیدا کردن گوزن زرد، به جنگل‌های شمال برود؛ گوزنی که ماجرایش به پیدا کردن گاو بنی اسرائیل شباهت پیدا می‌کند. ۲ مامور موساد، کمک به فرار غلامرضا پهلوی از ایران را منوط به شکار گوزن زرد، یا به عبارتی زنده‌گیری این حیوان

«دنیای تبهکاران» ۱۴۰۲

این فیلم یک اثر دادگاهی است و جالب اینجاست که در سینما و تلویزیون ایران فیلم‌های دادگاهی با عنایت به دادگاه‌های سیاسی دوران پهلوی بسیار کم هستند؛ حال آنکه فیلم‌های زیادی در نقادی از دادگاه‌های پس از انقلاب پرداخته‌اند. این در حالی است که بخشی از تصویر واقعی انقلاب را دادگاه‌های رژیم پهلوی تشکیل می‌دهند؛ از محاکمه مصدق و آیت‌الله کاشانی در دهه ۳۰ تا آیت‌الله طالقانی و مهدی بازرگان در دهه ۴۰ و خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان در دهه ۵۰.

«فسیل» ۱۴۰۱

خلق پیوسته و دیگری پاسدار شده است. این شخصیت در شرایطی سیاسی و اجتماعی جدید هم برای کار موسیقی به مشکلاتی برمی‌خورد اما به‌وضوح می‌بینیم که حجم و شدت برخورد‌های قهری با او ابتدا قابل مقایسه با دوران پهلوی نیست. فسیل بلافاصله پس از نیم‌سال دوم سال ۱۴۰۱ و آشوب‌های به وجود آمده در آن روی پرده رفت و با عادی‌ترین و عام‌ترین مخاطبان سر و کار داشت و از این جهت نمایشی که از فضای امنیتی رژیم پهلوی داشت، کارکرد تبلیغاتی نامحسوس اما موثری پیدا می‌کرد.

فسیل پر فروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران تا امروز و یکی از پر مخاطب‌ترین‌های تاریخ سینمای ما است که تقریباً یک سال روی پرده بود. این فیلم روایت یک خواننده میان‌پایه موسیقی است که در دوران پهلوی او را به گرایش‌های سیاسی نامربوط متهم می‌کنند و نهایتاً سر از شکنجه‌گاه ساواک درمی‌آورد و در آخر قربانی آن فضا می‌شود. البته قصه فسیل باز هم ادامه می‌یابد و به دهه ۶۰ و دوران جنگ می‌رسد. حالا اعضای گروه ۳ نفرهای که شخصیت اصلی این فیلم جزو‌شان بود، یکی به مجاهدین

«کوکتل مولوتوف» ۱۴۰۳

بخت آزمایی برنده شده و به همین دلیل دوست ندارد انقلاب پیروز شود تا بتواند پولش را نقد کند. کارگردان کوکتل مولوتوف در گفت‌وگو با «وطن امروز» مدعی بود می‌خواسته افرادی را نشان بدهد که خیر فردی را به خیر جمعی ترجیح داده‌اند؛ یعنی به جیب ردن پول بلیت بخت‌آزمایی را به سقوط یک رژیم وابسته ترجیح می‌دادند و شخصیت‌هایی منفی هستند. در بخش‌های ابتدایی این فیلم شخصیت اصلی قصه به دست ساواک بنا به دلایلی کاملاً واهی دستگیر می‌شود و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد.

کوکتل مولوتوف یکی از کمدی‌های بفروش سال‌های اخیر سینمای ایران بود که با حضور چهره‌هایی مثل پژمان جمشیدی و امین حیایی و البته زن پوششی امین حیایی سعی در جلب مخاطب داشت اما تاریخ روایت آن تا صدمه زدن به محیط‌زیست از ایران تا پیروزی انقلاب برمی‌گشت؛ یعنی ۲۶ دی ماه تا ۲۲ بهمن ۵۷. اساساً این قصه‌ای بود که گره دراماتیک آن فقط در همین دوره زمانی می‌توانست صرف‌نظر می‌کنند و در ترجیح می‌دهند گوزن را به جای برادر شاه از ایران فراری بدهند.